

دریا دلان صف شکن

غروب روز بیستم بهمن 1364 حاشیه اروند رود

غروب نزدیک می شود و توگویی تقدیر تاریخی زمین از همین حاشیه اروندرود جاری می گردد و مگر به راستی جزاین است؟ تاریخ، مشیت باری تعالی است که از طریق انسان ها به انجام می رسد و تاریخ فردای کره ی زمین به وسیله ی این جوانان تحقق می یابد؛ همین بچه هایی که اکنون در حاشیه ی اروندرود گرد آمده اند و با اشتیاق منتظر شب هستند تا به قلب دشمن بتازند.

بچه، آماده و مسلح، باکوله پشتی و پتو و جلیقه های نجات، در میان نخلستان های حاشیه ی اروند، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می کنند. بعضی ها وضو می گیرند و بعضی دیگر پیشانی بند هایی که رویشان نوشته اند «زائران کربلا» بر پیشانی می بندند. بعضی دیگر از بچه ها گوشه ی خلوتی یافته اند و گذشته ی خویش را با وسواس یک قاضی می کاوند و سراپای زندگی خویش را محاسبه می کنند و وصیت نامه می نویسند: «حق الله را خدا می بخشد ام وای از حق الناس..» و تو به ناگاه دلت می لرزد؛ آیا وصیت نامه ات را تنظیم کرده ای؟

از یک طرف بچه های مهندسی جهاد آخرین کارهای مانده را راست و ریس می کنند و از طرف دیگر سکان دارها قایق هایشان را می شویند و با دقتی عجیب همه چیز را وارسی می کنند... راستی تو طرز استفاده از ماسک را بلدی؟ و سایل سنگین راه سازی را بار شناور ها کرده اند تا به محض شکستن خطوط مقدم دشمن، آنها را به آن سوی رودخانه ی اروند حمل کنند و بچه ها نیز همان بچه های صمیمی و بی تکلف و متواضع و ساده ای هستند که همیشه در مسجد و نماز جمعه و محلّ کارت و این جا و آنجا می بینی... اما در این جا و در این ساعات همه ی چیزهای معمولی حقیقتی دیگر می یابند. توگویی اشیا گنجینه هایی از رازهای شگفت انگیز خلقت هستند اما تو تا به حال در نمی یافته ای.

در این جاو در این لحظات ، دل ها آن چنان صفایی می یابند که وصف آن ممکن نیست. آن روستایی جوانی که گندم و برنج و خربزه می کاشته است، امشب سربازی است در خدمت ولی امر. به راستی آیا می خواهی سربازان رسول الله (ص) رابشناسی؟ بیا و ببین آن رزمنده، کشاورز است و این یک، طلبه است و آن دیگری در یک مغازه ی گم نام، در یکی از خیابان های دور افتاده ی مشهد لابیات فروشی دارد و به راستی آن چیست که همه ی ما را در اینجا، در این نخلستان ها گردآورده است؟ تو خود جواب را می دانی: عشق.

این جا سوله ای است که گردان عبدالله آخرین لحظات قبل از شروع عملیات را در آن می گذارن. این ها که یکدیگر را در آغوش گرفته اند و اشک می ریزند، دریادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رعب و وحشت می لرزانند و در برابر قوه ی الهی آنان هیچ قدرتی یارای ایستایی ندارد.

ساعتی بیش به شروع حمله نمانده است و این جا آیینه ی تجلی همه تاریخ است. چه می جویی؟ عشق؟ همین جاست. چه می جویی؟ انسان؟ اینجا است. همه ی تاریخ این جا حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا این جاست.

صبح روز بیست و یکم بهمن ماه-کناره اروند

هنوز فضا از نم باران آکنده است اما آفتاب فتح در سینه مؤمنین درخششی عجیب دارد. دیشب در همان ساعات اولیه ی عملیات، خطوط دفاعی دشمن یک سره فرو ریخت. پیش از همه غواص ها در سکوت شب، بعد از خواندن دعای فرج و توسل به حضرت زهرا ی مرضیه (س) ، به آب زدند و خط را گشودند و آن گاه خیل قایق ها و شناور ها به آن سوی اروند روان شدند صف طویل رزمندگان تازه نفس - با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است - وسعت جبهه ی فتح را به سوی فتوحات آینده طی می کنند و خود را به خط مقدم می رسانند. گاه به گاه گروهی از خط شکن ها را می بینی که فاتحانه، اما با همان تواضع و سادگی همیشگی ، بی غرور، بعد از شبی پر حادثه باز می گردند... و به راستی چه قدر شگفت آور است که انسان در متن عظیم ترین تحولات تاریخ جهان و در میان سردم داران این تحول زندگی کند و از نسیان و غفلت، هرگز در نیابد که در کجا و در چه زمانی زیست می کند.

آن ها با اشتیاق از میان گل ولایی حاصل جزرومد آب است، خود را به قایق ها می رسانند و ساحل را به سوی جبهه های فتح ترک می کنند. طلبه جوانی با یک بلندگویی دستی همچون وجدان جمع، فضای نفوس را با یاد خدا معطر می کند و دایم از بچه ها صلوات می گیرد. دشمن در برابر ایمان جنود خدا متکی به ماشین پیچیده جنگ است. از همان نخستین ساعات فتح، هواپیماهای دشمن در پی تلافی شکست بر می آیند؛ حال آنکه در معرکه قلوب مجاهدان خدا، آرامش که حاصل ایمان است، حکومت دارد. دشمن حیرت زده است که چگونه ممکن است کسی از مرگ نهراسد؟ کجا از مرگ می هراسد آن کس که به جاودانگی روح خویش در جوار رحمت حق آگاه است؟ و این چنین اگر یک دست تو نیز هدیه ی راه خدا شود، باز هم با آن دست دیگری که باقی مانده است، به جبهه ها می شتابی. وقتی «اسوه» ی تو آن «تمثیل وفاداری» عباس بن علی (ع) باشد، چه باک اگر هر دو دست تو نیز هدیه ی راه خدا شود؟ این ها که نوشته ام وصف حال رزمنده ای است که با یک دست و یک آستین خالی در کنار «خور» ایستاده است. تفنگ دوربین دارش نشان می دهد که تک تیرانداز است و آن آستین خالی اش، که با باد این سوی و آن سوی می شود، نشانه مردانگی است و این عهده ای که او به عهده ای که ابوالفضل (ع) بسته است، وفا دار است. چیست آن عهد؟ «مبادا امام را تنها بگذاری.»

در خط درگیری با دشمن همچنان ادامه دارد. دشمن برده ی ماشین است و تو ماشین را در خدمت ایمان کشیده ای. در زیر آن آتش شدید، بولدوزچی جهاد خاک ریز می زند. برکوهی از آتش نشسته است و کوهی از خاک را جابجا می کند و معنای خاک ریز هم آنگاه تفهیم می شود که در میان یک دشت باز گرفتار آتش دشمن باشی. یک رزمنده ی روستایی فریمانی در میان خاک نشسته است و با یک بیل دستی برای خود سنگر می سازد. آنها چه انسی با خاک گرفته اند و خاک مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است. معنای آن که در نماز پیشانی بر خاک می گذاری، همین است و تا با خاک انس نگیری، راهی به مراتب قرب نداری. برو به آنها سلام کن: دستشان را بفشار و بر شانه های پهنشان بوسه بزن. آنها مجاهدان راه خدا و علم داران آن تحول عظیمی هستند که انسان امروز را از بنیان تغییر می دهد. آن ها تاریخ آینده ی بشریت را می سازند و آینده ی بشریت، آینده ای الهی است.